

\*مرد یخی | ترنج [۲۰۰۲, ۲۰۰۵]

[۲۰۰۱]

??????

??????

????

???

??

?

#پارت ۱۳۷

#ترنج

به گوشام شک کردم نه نه این امکان نداشت این صدای  
سامیار بود برادر زاده اون عوضی همون پسری که بهار  
خورد کرد یا ساده تر بگم پسر عموی بهار بود

نمیدونم چرا شاید بخاطر دوتا شوک امروز یا اینکه تحت  
تأثیر حرفای آرش قرار گرفتم چون با عصبانیتی که از  
خودم سراغ نداشتم غریدم: بهار منو احمق فرض نکن  
اون صدای همون پسره بود؟؟؟ کدوم قبرستونی هستی که  
اون عوضی باهاته

بهار فهمید چقدر عصبیم با لحنی که سعی داشت منو  
آروم کنه گفت: مامان جان قربونت برم به من اعتماد کن  
من اشتباهی که بار قبل کردم نمی کنم این

صدایی که الان شنیدی این دیر آمدنی که قراره امروز  
پیام همه جریان داره و لطفا صبر کن من برسم خونه  
بهت همه چیو توضیح میدم

نفس عمیقی کشیدم سعی کردم آرام باشم بهار در این  
باره به من دروغ نمی گفت حتما مسئله ایی بود که ازم  
خواسته بود صبر کنم من به بهار اعتماد داشتم اما می  
ترسیدم دل نگران بودم که بلایی سر بچم بیارن بهار که  
طولانی شدن سکوت

منو دید گفت: مامانم نگران نباش مراقب خودم هستم  
میرم زود برمی گردم بهم اعتماد کن نمیزارم اشتباه  
گذشتم پیش بیاد

با تردید گفتم: باشه برو اما گوشیت کنارت باشه هر وقت  
زنگت زدم جواب بده منو منتظر نکن بهار من از دل شوره  
میمیرم تا تو برگردی

\_باشه قربونت برم خدانکنه من برم دیگه مواظب خودت  
باش منم مواظب خودم هستم فعلا خداحافظ

تماس که قطع شد از شدت دلشوره حالت تهوع عجیبی  
بههم دست داد به طرف دست شویی دویدم و شروع  
کردم به عق زدن دلم داشت بهم می پیچید

کاش می شد این خانواده نسلشون منقرض شه  
وجودشون کلا شره برام هم برای خودم هم زندگیم هم  
بچم

رفتم تو آشپزخونه از خیر غذا درست کردن گذشتم یه  
فنجون چایی برا خودم

ریختم و یکم چایی خوردم تا دلم اینجوری آشوب نباشه  
تلویزیون روشن کردم هیچی نداشت نگاهم به صفحه  
بود اما هیچی نمی فهمیدم

بعد که دقت کردم دیدم زدم رو رادیو تلویزیون این قدر  
پرت و گیج بودم  
کاش به متین می گفتم حداقل اینجا بود دوتایی یه فکر  
می کردیم

هوف نه اصلا بیخیال نگاهم به ساعت بود تازه یک  
ساعت گذشته بود گوشیم در آوردم و شماره بهار گرفتم  
...و